



نهضت حفظ آثار ملی ایران در قرن‌های سوم و چهارم هجری (۲)

فردوسی بزرگترین حماسه سرای ملی ایران

پس از گذشته شدن دقیقی شاعر پر شور و حماسه سرای ملی ایران، شاعر بلند آوازه ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی که بنا به علاقه و میل باطنی و راهنمایی و تشویق رهبران نهضت حفظ آثار ملی در خراسان مشغول نظم داستانهای منفردی از خدای نامه بود (که از آن جمله داستان (بیژن و گرازان) و داستان (بیژن و منیژه) را باید نام برد) دنباله کار دقیقی را با شوق و شوری هر چه تمامتر گرفت، و سرانجام بعد از سی و پنج سال خدای نامه (شاهنامه) ابومنصوری را به نظم در آورد و بدین ترتیب بزرگترین حماسه منظوم دنیا را که همان شاهنامه فارسی باشد ایجاد کرد. فردوسی خود شرح واقعه را این طور به نظم در آورده است:

سخنهای آن بر منش راستان	یکی نامه دیدم پراز داستان
طبایع ز پیوند او دور بود	فسانه کهن بود و منثور بود
پراندیشه گشت این دل شادمان	نبردی به پیوند او کس گمان
گرایدون که برتر نیاید شمار	گذشته بر او سالیان دوهزار

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر.

گرفتم به گوینده برآفرین	که پیوند را راه داد اندرین
اگر چه نیوست جز اندکی	زبزم و زرم از هزاران یکی
هم او بود گوینده را راهبر	که شاهی نشایند برگاه بر
ستاینده شهریاران بدی	بمدح افسر نامداران بدی
بنقل اندرون سست گشتش سخن	از او نونشد روزگار کهن
من این نامه فرخ گرفتم بقال	همی رنج بردم در او ماه و سال

استاد دکتر ذبیح الله صفادر این مورد می نویسد : ابیات استاد طوس ناطق است
براینکه :

شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق پس از نگارش و تالیف ، به زودی شهرت یافت و جهانی دل بر آن نهاد و فکر نظم آن در میان مردم پدید آمد (زیرا این امر محقق است که شاهنامه ابومنصوری از لحاظ اشتمال بر تاریخ جامع ایران قدیم و از حیث صحت روایات کاملترین شاهنامه ها بود) و تنها دقیقی توانست مدعی این کار بزرگ شود اما در جوانی بدست غلام خود کشته شد و تنها هزار بیت از داستان گشتاسب و ارجاسب را به نظم درآورد ، و در اثر این واقعه نتوانست این نامه بزرگ را به پایان برد . لیکن با این کار خود سرمشق فردوسی گشت و او را بر آن داشت که آن افسانه کهن و منشور را که طبایع از پیوند آن دور و کسی گمان و امید پیوند (پیوستن ، بشعر درآوردن) آنرا نداشت به نظم آرد ؛ فردوسی در ۶۵ یا ۶۶ سالگی (یعنی حدود سال ۳۹۳ یا ۳۹۴ هجری) بنابه صلاحدید و تشویق ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که از وطن پرستان پرشور و علاقه مند به زبان و ادبیات فارسی و همچنین حفظ آداب و رسوم و سنن باستانی ایران بود و در آن هنگام عنوان وزارت سلطان محمود غزنوی را داشت ، به منظور آگاهی بیشتر مردم از طریق دربار سلطان محمود (که مرکز خبرگزاری و نشر و قایع بود) و روشن شدن اهمیت حاصل سی و پنج سال عمر خود که همانا شاهنامه منظوم باشد عازم دربار سلطان محمود غزنوی گردید .

ولی هنگامی به غزنین رسید که ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بجرم همکاری با باطنیان مورد غضب واقع شده بود . این راد مرد وطن پرست ایرانی نخستین وزیر سلطان محمود میباشد ، وی در ایران دوستی و اظهار علاقه به زبان پارسی و حفظ سنت های باستان همواره ثابت قدم بوده و هم او بود که دستور داد کلیه امور دیوانی را که از سال ۸۱ هجری از فارسی به عربی تبدیل شده بود ، دوباره به فارسی برگردانند ، و از قضا در سال ۳۸۴ هجری که نسخه اول شاهنامه تمام شده بود ، وی به پیشکاری و وزارت سلطان

محمود غزنوی رسید که در آن موقع محمود سپهسالار خراسان بود . از سال ۳۸۹ هجری که محمود از سپهسالاری به شاهی رسید، خواجه بزرگ ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی عنوان وزارت محمود را برای خود حفظ کرد. بنابراین بعید نیست که در سالهای آخر قرن چهارم یعنی حدود سال ۳۹۵ هجری فردوسی بوسیله فضل بن احمد به محمود معرفی گردیده و بنا بر توصیه اسفراینی مامور تجدید نظر در شاهنامه و گنجاندن جای بجای نام محمود شده باشد و چه بسا که در همین زمان محمود وعده کرده باشد که اگر شاهنامه به نام او شود بهر بیتی دیناری بدهد .

فردوسی ضمن پادشاهی کیخسرو وطی خطبه ای از فضل بن احمد به نیکی یاد میکند و می گوید :

کجا فضل را مسند و سرقد است	نشستنگه فضل بن احمد است
بند خسروان را چنان کدخدای	به پرهیز و داد و به دین و بهد رای
ز دستور فرزانه دادگر	پسراکنده رنج من آمد به سر

بالاخره فردوسی پس از حضور در غزنین و تقدیم شاهنامه به دربار سلطان محمود بر اثر عنادی که محمود بار افضیای داشت و نیز در نتیجه تمایل شدیدی که فردوسی در مورد بزرگان ایران بکار برده و همچنین در اثر سعایت مخالفان ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و وزیر پیشین وی، که در راس آنان احمد بن حسن میمندی قرار داشت و بعد از فضل بن احمد به وزارت سلطان محمود منصوب شده بود، و شاید در اثر تضریب برخی از شاعران مداح دربار و خست طبع محمود که فردوسی در بعضی از ابیات هجوتامه بدان اشاره میکند ، مورد بی مهری محمود واقع شد . این مطلب نیز قابل ذکر است که احمد بن حسن میمندی علاوه بر اینکه نمیخواست به شاعری یاری کند که به رقیب او فضل بن احمد معتقد بوده است ، بطور کلی چندان علاقه ای به زبان فارسی و شعر دردی نداشت . چنانکه دستور دادنامه های درباری که آن را دمرد ایران پرست یعنی فضل بن احمد به فارسی کرده بوده دوباره به عربی برگردانده شود . و تمام رسم های وزیر پیشین را به هم زد . بهر حال با آنکه سلطان محمود قبلاً عهد کرده بود که در برابر هر بیت شاهنامه یک دینار به فردوسی بدهد ، بجای هر دینار یک درهم داد و همین امر بر رنجش فردوسی از سلطان محمود افزود ، و کار بجائی رسید که محمود قصد قتل فردوسی کرد . و فردوسی از بیم جان غزنین را ترک گشت و از آنجا به هرات و بعد به طبرستان رفت و آتش درون خود را با گفتن اشعار هجائی تسکین داد . از جمله گفته اند^۲ یکی از علل نارضائی محمود از فردوسی این بوده است که وی در ابتدای کتاب اظهار تشیع کرده است . زیرا سلطان محمود با شیعی مخالف بوده و جزئی اشعری پیرو

ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل بر همه مسلمانان دیگر نظر بد داشته و شیعی را بارافضی و قرمطی مرادف می‌شمرده است. فردوسی در دیباجه شاهنامه چنین گفته:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دوییننده را

و این عقیده فرقه معتزله بوده است، و معتزلی به نظر سلطان محمود متعصب اشعری حنفی، و عباسیان باقرمطی و کافرکی بوده است. مؤلف تاریخ سیستان در مورد ملاقات فردوسی با سلطان محمود غزنوی چنین نوشته است:^۴

(ابوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی بر خواند. محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. ابوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد. اما این دانم که خدای تعالی خویشتن راهیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت، ملک محمود وزیر را گفت این مردک مرا بتعریض دروغ زن خواند و زیرش (احمد بن حسن میمندی) گفت: بیاید کشت. هر چند طلب کردند، نیافتند. چون بگفت و رنج خویش ضایع کرد و برفت هیچ عطا نیافته تا به غربت فرمان یافت) نقل همین داستان مؤید علاقه عجیب فردوسی به سنن و آداب و رسوم ملی و بزرگان ایرانی است که حتی در بحرانی ترین موقع زندگانی خود که انتظار کشته شدن نیز میرفته است، حاضر نشد تحقیر سلطان محمود مقتدر و حاکم بر جان و مال مردم آن زمان را درباره رستم، تنها بخاطر اینکه یک پهلون افسانه‌ای ایران است، تحمل کند و در اثر عشق بی‌زوال خود به ملیت و وطن خواهی با اینکه در منتهای تنگ دستی و سختی بسر میبرد، علاوه بر آنکه از منافع مادی و همچنین جاه و مقام حتمی در دربار پر زور و زور سلطان محمود غزنوی چشم پوشید، با کمال شهامت و رادمردی به جوابگوئی مرد با اقتداری چون سلطان محمود غزنوی مبادرت ورزید. بنا بر روایت چهارمقاله (گذشته از اطلاعاتی که از متن شاهنامه بدست می‌آید کهن‌ترین و مهم‌ترین مأخذ ماست) هنگامی که نظم شاهنامه به پایان رسید علی دیلم آن را استنساخ کرد و ابودلف نامی خواندن آن را به عهده گرفت.

فردوسی در ابیات زیر از این دو کس و نیز از حسن بن قتیبه که حاکم طوس بود و به وی یاری و مساعدت بسیار کرده بود نام میبرد.

از این نامه از نامداران شهر	علی دیلم و ابودلف راست بهر
نیامد جز احسنتشان بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
حسین قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان

نیم آگه از اصل و فرع و خراج همی غلطم اندر میان دواج

صاحب چهارمقاله در تفسیر بیت آخر گوید که این حسین قتیبه که عامل طوس بود فردوسی را از خراج معاف داشت و لاجرم نام او تا قیامت بماند و پادشاهان همی خوانند. چون علی دیلمی کار استنساخ شاهنامه را در هفت مجلد به پایان آورد فردوسی آنرا برداشته همراه با راوی خود یعنی همان بودلف روی به غزنه نهاد و در آنجا کتاب خود را به وزیر اعظم خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی عرضه داشت. خواجه احمد حسن میمندی وسیله شد تا فردوسی شاهنامه را به نزد سلطان محمود برد و سلطان بسیار شادمان گشت. نظامی عروضی گوید. (اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاك تخلیط در قدح جاه او همی انداختند محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند پنجاه درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است، و معتزلی مذهب، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینندگان آفریننده را نبینی مر نجان دو بیننده را

و بر فرض او این بیتها دلیل است) سپس صاحب چهارمقاله در اینجا هفت بیت از اشعار فردوسی را که در مدح علی (ع) است نقل میکند. اگر شرح فوق درست باشد و دلیلی نیست که در صحت آن شك رو داریم میتوان محرومیت فردوسی را با عزل و زندانی شدن حامی او یعنی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی روشن فکر ایرانی و وطن پرست معروف این دوره مربوط دانست. زیرا همانطور که نوشته شد، احمد بن حسن میمندی یکی از مخالفان نهضت حفظ آثار ملی و تجدید موقعیت و گسترش زبان فارسی بشمار میرفت. صاحب چهارمقاله در پی آن سخن چنین گوید (و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد، در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید بغایت رنجور شد و به گرمابه رفت و برآمد، فقاعی ۵ بخورد و آن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست به شب از غزنین برفت و به هری به دکان اسماعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد و شش ماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و باز گشتند و چون فردوسی ایمن شد، از هری روی به طوس نهاد و شاهنامه برگرفت و به طبرستان شد. به نزدیک سپهد شهریار^۶ که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ نسبت ایشان به یزدگرد شهریار پیوندد پس محمود راهجا کرد در دیباچه بیتی صد و بر شهریار خواند و گفت من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و آثار جدان تو است شهریار او را بنواخت و نیکوئیها فرمود و گفت یا استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب تو را به شرطی عرضه

نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعی و هر که تولی به خاندان پیامبر کند او را دنیاوی به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است . محمود خداوندگار من است تو شاهنامه بنام اورهاکن و هجو او به من ده تا بشویم و تورا اندک چیزی بدهم محمود خود تورا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماند و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت هریتی به هزار درم خریدم ، آن صد بیت به من ده و با محمود دل خوش کن . فردوسی آن بیتها فرستاد . بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند.

مرا غمز کردند کان پرسخن	به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید به کار	و گر چند باشد پدر شهریار
از این درسخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه	و گر نه مرا برنشاندی به گاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود

الحق نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را و محمود را از او منتها داشت^۷.

تأثیر شعر فردوسی در سلطان محمود غزنوی

نظامی دنباله موضوع را این طور ادامه میدهد :

در سنه اربع عشره خمسائه به نیشابور شنیدم ، از امیر معزی که او گفت از امیر عبدالرزاق شنیدم ، به طوس ، که گفت وقتی محمود به هندوستان بود از آنجا باز گشته بود و روی به غزنین نهاده مگرد راه او تمردی بود و حصاری استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بردر حصار او بود ، پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید پیش آئی و خدمتی بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و باز گردی دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ^۸ بردست راست او همی راند ، که فرستاده باز گشته بود و پیش سلطان همی آمد سلطان با خواجه گفت چه جواب داده باشد ؟ خواجه این بیت فردوسی را بخواند :

اگر جز به کام من آید جواب من و گرزو میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست؟ که مردی از او همی زاید گفت بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید . محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده ام آن آزاد مرد از من محروم

ماند و به غزنین مرایاد ده تا او را چیزی فرستم . خواجه به غزنین آمد بر محمودیاد کرد سلطان گفت : شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل دهند و باشند سلطانی به طوس برند و از او عذر خواهند . خواجه سالها بود تا دراین بند بود آخر آن کار را چون زربساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل به سلامت به شهر طبران (نام یکی از نواحی طوس) رسید . از دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی به دروازه رزان بیرون همی بردند . در آن حال مذکری بود در طبران تعصب کرد و گفت من رهانکتیم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود ، و هر چند مردمان بگفتند با آن دانشمند درنگرفت . درون دروازه باغی بود از آن فردوسی ، او را در آن باغ دفن کردند ، و من در سنه عشر خمائده آن خاک را زیارت کردم .

گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند که بدو بسپارند قبول نکرد ، و گفت بدان محتاج نیستم .

صاحب برید به سلطان بنوشت و بر سلطان عرضه کردند مثال داد که آن دانشمند از طبران برود ، بدین فضولی که کرده است و خانمان بگذارد ، و آن مال به خواجه ابوبکر اسحاق گرامی دهند تا رباط چاهه بر سر راه نشا بور و مرو است در حد طوس عمارت کند ، چون مثال به طوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه^{۱۱} از آن مال است .
 پرفسور ادوارد براون مینویسد :^{۱۲} این کهن ترین و موثق ترین روایتی است که درباره فردوسی بدست ما رسیده ، و حتی اگر همه جزئیات آن را صحیح ندانیم لاقلاً از این جهت می توانیم یقین حاصل کنیم که مردمان درس خوانده و تربیت یافته شهر او (فردوسی) یک قرن بعد از مرگش وی را چنین شخصی می دانسته و به این روایت معتقد بوده اند . از این روی دارای اهمیت بسیار است و سزاوار آن میباشد که نقل شود .

تاریخ وفات فردوسی را دولت شاه و مؤلف مجالس المؤمنین و چند ماخذ دیگر سال ۴۱۱ و بعضی ماخذ دیگر سال ۴۱۶ هجری نوشته اند . به هر تقدیر وی نزدیک به نود سال زندگی کرده بوده است ، چنانکه نولدکه میگوید هجو سلطان محمود نباید در حیات فردوسی منتشر شده باشد ، و بهر حال بگوش سلطان محمود نرسیده بود ، و گرنه با توجه به سخت گیری و جباری محمود ، فردوسی در طوس نمیتوانست به راحت زندگی کند و تردیدی نیست تا بوسیله مکاتبه و خبر اطمینان پیدائی کرد دیگر در تعقیب او نیستند و میتواند به راحت در شهر خود بماند به طوس بر نمیگشت .

۱- حماسه سرائی در ایران صفحه ۱۶۶

۲- در این مورد رجوع شود به تاریخ نهضت های فکری ایرانیان تألیف رفیع ، صفحه ۱۲۳ -

۱۲۱ و تاریخ نهضت های ملی ایران ، تألیف رفیع ، صفحه ۱۸۰-۱۷۹

- ۳- رجوع شود به یاد نامه فردوسی صفحه ۱۳۰ از انتشارات انجمن آثار ملی و رساله شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است تألیف احمدعلی رجائی.
- ۴- تاریخ سیستان به تصحیح شادروان ملک الشعرای بهار صفحه ۷ و ۸
- ۵- گویند نوعی شراب بوده که از جو ساخته میشد (آب جو).
- ۶- در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار چنین آمده ولی در نسخه‌های خطی چهار مقاله (شیرزاد) آمده است.
- ۷- ابن اسفندیار نوشته است که فقط دو بیت ماند و بیت‌های پنجم و ششم را نقل می‌کند.
- ۸- دولتشاه این خواجه بزرگ را احمد بن حسن ممیندی میدانند ولی با توجه به دشمنی و عناد این وزیر با باطنیان و شیعیان بی‌تردید این خواجه بزرگ حسنک میکال وزیر شیعه مذهب محمود میباشد که در سال ۴۱۶ هجری بدین سمت منصوب شده بود.
- ۹- دولتشاه و دیگر مؤلفان متأخر این فقیه را شیخ ابوالقاسم کیرگانی دانسته‌اند که بنابر روایات از نماز گزاردن بر جنازه فردوسی امتناع ورزید. چون وی را شاعری میدانست که عمر به ستایش پهلوانان مجوس گذارده است ولی (چنانکه در این داستانها آورده شده) همان شب فردوسی را به خواب دید که در بهشت مقامی بلند یافته است، از او پرسید که چگونه بدین مقام رسیدی؟ گفت به سبب این بیت:
- جهان را بلندی ویستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی
- این داستان با اندکی تفاوت در اسرار نامه عطار نیز بطور منظوم آمده است.
- ۱۰- ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (رباط و چاه) ثبت کرده است.
- ۱۱- چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی به تصحیح مرحوم محمد قزوینی صفحه ۸۳-۷۵
- ۱۲- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سده‌ی ترجمه فتح‌انجام‌جائی صفحه ۲۰۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پتال جامع علوم انسانی

خوی خوش

هیچ اهلیت به از خوی نکو
هر کسی کوشیشه دل باشد، شکست

من ندیدم در جهان جستجو
هر کرا خوی نکو باشد برست

• مولانا محمد بلخی، قرن هشتم